

اسهاد خط شهر غلغله

در مقابل جدار کجیر بامیان کسبت‌ها و معاید بودانی در آن کنده شد در کناره راست مجرای رودخانه روی یوزه میخروطی نیمه سنگی و نیمه خاکی بقاوی و برانه افتاده که ععمولاً آن را ارگ شهر غلغله گویند و دامنه آبادی‌های شهر چه بصورت سموچ و چه بشکل دیوارهای خشتی و گلی در پیرامون خرابه‌های ارگ چه بطرف دهکده سپدا باد (جنوب شرقی ارگ) و چه بطرف رشته‌تیه‌ها (غرب و جنوب غربی ارگ) حد به حد دیده هیشود.

بهترین جایی که هنوز تواهد عمرانی و ممیزات سبک آبادی قرن پنج و شصت هجری یعنی مخصوصات معماری عصر شاهزاده‌های غوری و دوره‌های اخیر خوارزمشاهیان دران مشاهده هیشود همین دهکده سید آباد است که هنوز در داخل افس دهکده حصه‌ئی از یک قلعه قدیمی «وجود داشت و به استناد روايات محلی اینجا را «قصر دختر» می‌دانند و اسناد اثراهایش بکی از دخترهای جلال الدین منکبری میدانند.

عجبالقاً این موضوع از بحث ما خارج است که شهر اسلامی غلغله چه وقت و بچه زمان در مقابل شهر شاهی بودائی با هیان بنا یافت البته این امر به نابود شدن آئین بودائی و از بین رفتن بدء پرستان و شیوخ دیانت مقدس اسلام درین دره ارتباط مستقیم دارد ولی چون این کار به يك وقت و زمان معین صورت نگرفته و با وجود آمدن مبلغین و اسماً کراسلامی سرنوشت بدء پرستان یکدفعه فیصله نشده است نمیتوان بهره‌های اظهار نظر کرد که مسلمان‌ها چه وقت از نقطعه نظر تعداد و قوت مرکزیتی یافتنند که آن قوت بنای شهری را ایجاد کرده باشد اینقدر میدانیم که بعد از آمدن یعقوب لیث صفاری در باهیان و خراب کردن بقایه‌های در آنجا و فرستادن بت‌ها به دربار خلافت عباسی در ۲۵۶ هجری،

مردم و شاه محلی باز دیگر بدبافت ورسوم قدیم خود متوجه شدند تا اینکه البت کین و سپت کین در عصر منصور بن نوح سامانی در سال ۳۵۱ هجری قمری وارد باعیان شدند و بعد از محتصر مقابله و جنگی شاه محلی باعیان بدست ایشان مسلمان شد و از احتمال کذبته به یقین میتوان گفت که ازین تاریخ به بعد صدمه عدهش بمعابد بودائی رسیده و مسلمان‌ها از نقطه نظر تعداد و ایجابات زدگانی آنقدر قوت یافته‌اند که هسته‌ئی برای زادگانی نوین خود داشته باشند. آنچه باعیان ادردوره اسلامی اهمیت اداری داد تشکیل سلطنت غوری هابود و چون باعیان مقر نائب الحکومه‌های ایشان بشمار میرفت وابن نائب الحکومه‌ها (ملک فخر الدین، مسعود المکث، سال الدین، ملک بهاء الدین سام، ملک جلال الدین علی) بیوند خویشاوندی با خانواده شاهی غور داشتمدو بعنوان (ملک) حاکم حیثیت امیری و شاهی هم بودند معمولاً در تاریخ پلک ملوک ششمایه باعیان یادشده اند و تقریباً این ملوک محلی که بلاشبه بر قماء تغوارستان از اواسط قرن پنج تا آغاز قرن ششم هجری نمود و آمریت داشتند ایجاب نمود که آبادی‌های نوین باعیان بعیث پایتخت ملوک تخارستان درین دوره سروسوری بسکیرد و قلعه و حصار وارگ و آبادی‌های دیگر از قبیل: مساجد و مدارس و کاروان سرای‌ها و غیره بعیان آید. بخصوص در اخیر چنان صیف به دیگر غوری‌ها در فیروز کوه عاید هد ملوک باعیان هائند غزنی شکل استقلالی بخوبی دادند تا اینکه هجوم علاوه‌الدین محمد خوارزمشاه در سال ۷۰ هجری قمری در حواشی نفوذ شمال غربی مملکت رسیده اردوبی غوری و هزقوی را شکست داد و چند سال بعد (در ۶۱۱) وارد خالک افغانستان شد و مقابلاً جلال الدین منکبری یا علاء الدین خوارزمشاه از همین شهر غلله به باعیان بر قسم اعظم افغانستان حکومت میکرد که چنگیز و سیل خروشان حمله مغل به جنوب آمودریا را یافت و از صفات شمال به جنوب هندو کش سرایت نمود و قرار یکه همه هیدانند بعد از مقاومنش شدید جلال الدین در شهر سخاک (سی و پنج کیلومتری شرق باعیان) و کشته ششان «موقعی‌جن» نواسه چنگیز درین شهر فاتح مغل قسم یاد نمود که در شهر آینده زنده‌جانی را امان ندهد و به این ترتیب در سال (۶۱۸) هجری مطابق ۱۲۲ میلادی شهر غلله

یا یتحت جلال الدین خوارزمشاه مقر ملوک شنگانیه های غور با خاک یکسان شد و آن راهها او بالغ یعنی « شهر مغضوب » خوانند.

مردمانی که در گرد و نواح شهر غلغله زندگانی میگفتند بعادتی که به بردن خاک و کود دادن زمین های خود دارند همیشه از خرابه های دامان ارگ شهر غلغله مسکوکات و بعضی اشیای خورده وربزه و بعض ظروف تیگری و فازی یافته اند که بعض آن بدست مردمان فهمیده تری رسیده که در حفظ آن صرف ه ساعی کرده اند و قسمت دیگر آن تلف شده و از هیان رفته . اولین حفربات اصولی که آنهم عقایده فقط برای دوروزوه هض بفرش علم آوری نوعیت اشیابود در سال (۱۹۳۱) از طرف موسیو ها کن سورت گرفت که نه هم در ضمن چربان کار حاضر بود و علاوه بر بارچه های ظروف کلی اعاب دار - بجز عکس دیگر بارچه های خطی روی کاغذ هم پیدا شد که در اطاق باهیان در موڑه کابل « محفوظ است و از نقطه نظر ادب سبک تحریر ، املاء ، انشا ، استعمال لغات ، اصطلاحات ، شیوه رسم الخط وغیره 』 (سبک تحریر ، املاء ، انشا ، استعمال لغات ، اصطلاحات ، شیوه رسم الخط وغیره) و تاریخ جزو اسناد قیمت داری محسوب میشود و چون عتوں فارسی قبل از مغل آنقدر زیاد نیست این مجهود عکس با اینکه از روی تعداد بیش از ده بارچه ای خواهد بود قابل اهمیت و توجه است .

پروفسور ها کن در همان سال ^{تکلیف} اسناد را قسمتی از ان را عکاسی نموده و در پاریس برای مطالعه و تدقیق به پروفسور (بول یلیو) آمده بود مشارکیه خوبه خود در ۱۹۳۲ این عکس هارا در سترس پروفسور یلیو سکی گذاشت را بن داشتمند با علاوه هفاطن که به تحقیق اسناد خطی فارسی مخصوصاً اسناد قبل از مغل دارد تحقیق عنوان عمومی (بعض اسناد قدیمه فارسی حصه دوم) اسناد فارسی مکثوفه شهر غلغله و بامیان را در مقاله ^{تی} در مجله انجمن شاهی بریطانیای کبیر و ایرلند حصه اول سال ۱۹۲۳ هجری مطلع فرارداده و تاریخ آنها را روی عمر فته در حوالی ۶۰۷ هجری (۱۲۱۱ میلادی) که تقریباً ده سال قبل از هجوم مغل باشد فرارمیدهد و بعد ازینکه شش بار با عالم F.E.D.C.B.A مختصر آموزنده معرفی میگند متن بارچه (A) را میدهد که اصل و تصویر آن در موڑه کابل موجود است

واینک همان متن را از روی مجله فوق الذکر انگلیسی نقل میکنیم تاخوا نند گان
مجله آربانا عجالتاً یکی ازین استاد را دردست داشته با شند و هر وقت فرست
مساعدت کند بقیه مuron راهم باید نشر کنیم اینک متن سند (A) .
والحمد لولیه هر دوست که ذخیره ملکیست نثار رو ز گار خداوندوی نعمت
برادر شجاع الدین صارم الاسلام والملعین عزیز الملوك والسلطان
شرف الکفایه زین الرجال کریم جهان بادو آفرید کار تبارک و تعالی ناصر و حافظ
و معین سدهزاران خدمت عبودیت عرضه می دارم و اشتباق بجمال مبارک خداوندوی
بقایتی (کذا) رسیده است که امکان قلم از شرح دادن عاجز است واکر سفت
کنیم خون از سر قلم به چکد واژه هزار پلی گفته نیابد و خواندن ملاحت افزاید
درجمله شب و روز از حضرت باری تعالی بادلی بریان و چشم پر آب یافت خدمت
سعادت خداوندوی می خواهم با جایت مقرون باد دیگر معاوم فرماید در این وقت
رسولی آمد از جانب بای ازان سلطان جلال الدین (۱) اعلی که با من بسازید و هر ای
بگذارید تا بشهر آسم در گوشش بسرا در بمنتهی نهضت مخدوم سده دوم
عـزـ نـصـرـهـ رـسـوـلـ رـاـ باـ زـ کـرـ دـ اـ نـیـ دـ اـ هـ مـ مـعـلـ وـ مـ
نیست تا هیچ حر کرت خواهد بکرد باشه و خیر هنگی خداوندوی عالم سلطان
اسلام متواتر می آید دیگر معلوم فرماید که درین وقت رشید الدین مختار
و خواجه اختیار الدین آمدن (کذا) پیش مخدوم عرضه اشت که مهمتر زاده
وابوبکر سرخ قمار کردند (کذا) مهمتر زاده ازوی ده هینوار بردو کنیم یخـتـ
و هر چند رعیت می رود نمک نمی دهد و انج می دهد از هدازده ینچ از دعیت باز
میگیرد و دعیت را بقا به (کذا) هو الله من کند و از اهیار نمیگیرد
هیچ کس رانعی دهد و اختیار پیش جمله خواجـگـانـ چـنـینـ گـفتـ کـهـ دـگـرـ
صدبار مخدوم چیزی نویسد ابو بکر سرخ با همین نیابد و تمـامـتـ آـنـ
خدا وند را یافـتـ (کذا) ساخته اند هر کس پیش مخدوم چیزی دیگر میگوید
اگر بمنده انجا نبودی مخدوم عز نصره باور می کردي که باقی شده است
آخرای سیحان الله العظیم صد کرت ایشتم که چنان سازد که این هر دو

(۱) روی کلمه جلال الدین بقلم خود ویسنده نام خط کشیده شده

عوان آنجا آمده اند چنان سازد که خوشنود باشد مسد هزار دشمن حاصل
کرده است و مخدوم را هیچ خدمتی نمیکند که خوشنود باشد بیرون از خداوند
سد هزار کس را مخدوم بولایت‌ها فرستاده است و علمها فرموده هر هفت
آنچا می‌باشد آن خداوند چون نمک آبه می‌رسد جمله جهان فراموش می‌کند
ونام باقی بر خود می‌نهد عاقبت آب روی ما در سر نمک آبه خواهد شد ناگاه
کافر یا مسلمان آنجا زیر قله آید و آنجا تواند آمد خود رادر بلا انداد
باشد که کسی را نسب (کذا) کند نامک می‌فروشد و خود بیان بند مخدوم
را بیند سد هزار کس در عالم بیش است هیچ که نمک آبه نسدا رد جمله را
خدای روزی هیده‌دادم که آن برادر راهم بدهد هر چند بند مخدوم را خدمت
بیش می‌کند و اوراخوش دل می‌گردد دشمنی از نمک آبه سخنی می‌گوید
جمله باطل می‌شود و آن خداوند بنمک آبه وزن نمک آبی (چنان) مقرم
(کذا) شده است که از دشمن و مخدوم فراموش کرده است اگر چه هر گز
میاد می‌دانم که ناکه این بند را بنا آن خداوند را واقعه خواهد بود که یک
دیگر را نتوانیم دید اما رجهه می‌کنیم اما گر خدای این روزی نمکند بند
جهد می‌کرد... از راه ور... اما چون خدای چنین می‌خواهد تا یکدیگر
را فراغ (کذا) نماییم چنان کرد زنها را بنوشه با احتیاط باشد از جایی من
وازدیگر قبوض رشید الدین مخدوم در ملتنه که اعد است که برای خدمت
گزاردم (کذا) بفرستد که طلب می‌دارند.

(در حاشیه) زینهار که زاد ایجی قبا من این که خانه بود بفرستد کلام
بفرستد که بر هنره شده ام *

(احمد علی کهزاد)